



ایمان گرایی در مسیحیت و اسلام (بخش نخست)

قربان جمالی*

چکیده

ایمان نقش تعیین کننده‌ای در رسیدن انسان به سعادت دارد. بحث دربارهٔ ایمان در حوزهٔ الهیات دارای سابقه‌ای طولانی است و همواره به صورت موضوعی زنده و اثرگذار در مباحث اندیشمندان مطرح بوده است. بحث بر سر این است که آیا لازم است ایمان و باورهای دینی عقلانی باشند یا خیر. بر این اساس مقاله حاضر در دو شماره، ایمان گرایی را بر دو محور مسیحیت و اسلام با توجه به مبانی نظری آنها مقایسه و نقد می‌کند. در بخش نخست به بیان مفهوم ایمان از منظر مسیحیت، ایمان گرایی و مراتب آن، تبیین مبانی فکری برخی از اندیشمندان ایمان‌گرا از جمله سورن کرکگور، نقد ایمان گرایی و بیان و نقد عقل گرایی افراطی می‌پردازیم.

۱۱

فدک، سال اول، شماره ۲؛ ص ۱۱-۲۸

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، اسلام، دین، عقل، ایمان گرایی، افراط و تفریط

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور مرکز دلیجان

تاریخ پذیرش: ۱۸ / ۲ / ۱۳۸۹ش

تاریخ دریافت: ۱۵ / ۱۱ / ۱۳۸۸ش



مقدمه

بحث عقل و ایمان یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه دین است که در جهان مسیحیت و اسلام سابقه‌ای دیرینه دارد. این بحث در عالم مسیحیت از قرون اولیه تا به امروز، ذهن متفکران زیادی را به خود مشغول کرده است، زیرا بسیاری از آموزه‌های اصلی آنها تعارض آشکاری با عقل دارد به گونه‌ای که ایمان به آنها برای بسیاری از خردمندان پذیرفتنی نیست و حتی برخی از عالمان مسیحی تلاش کرده‌اند با خارج کردن دین و آموزه‌های آن از حوزه فهم عقلانی، مشکل را حل کنند، غافل از آنکه این کار، چیزی جز پاک کردن صورت مسئله نیست.

در عالم اسلام مسئله تا این حد پیچیده نبوده است، زیرا اولیای دین در بیانات متعددی مؤمنان را به خردورزی دعوت کرده‌اند و این عمل را امتیاز شمرده‌اند. با این همه، به واسطه برخی عوامل از جمله ورود فلسفه یونانی به جهان اسلام، بحث تعارض عقل و دین و به تبع آن تعارض عقل و وحی در میان متفکران اسلامی نیز مطرح شد و بسیاری از اندیشمندان مسلمان مانند کندی، فارابی و ابن‌سینا تلاش کردند تا ثابت کنند میان عقل و دین، عقل و ایمان و حتی دین و فلسفه تعارض وجود ندارد، گرچه برخی نیز، تعارض میان این امور را پذیرفتند و عقل و فلسفه را انکار کردند.

این بحث همچنان ادامه داشت تا اینکه در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم به دلیل مخالفت‌های فقه‌های عامه با فلسفه، عالمانی مانند ابن‌طفیل و ابن‌رشد درصدد پاسخگویی برآمدند و کتاب‌هایی تألیف کردند تا هماهنگی دین و فلسفه و به دنبال آن هماهنگی عقل و ایمان را ثابت کنند، مانند کتاب‌حی بن یقظان با نام *فصل المقال فی مابین الحکمة و الشریعة من الإیتصال* و نیز *الکشف عن مناهج الأدلة فی عقاید الملة*.

با این همه در جهان اسلام، عده‌ای همچون گروهی از معتزله به جانب عقل‌گرایی افراطی کشیده شدند و پاره‌ای نیز همچون اهل حدیث و ظاهریه به ظواهر نصوص دینی جمود ورزیدند.

در جهان تشیع نیز این مسئله کمابیش مطرح بوده و با ظهور اخباریان و مشاجرات آنها



با اصولیان و مجتهدان، بحث‌های بیشتری درباره آن صورت گرفته است. (شریفی و یوسفیان، ۱۳۷۹: ۱۸-۱۴)

این روند با فراز و نشیب‌های فراوانی که داشته است، هنوز ادامه دارد و همچنان عده‌ای از دانشمندان مسلمان، در قالب روشنفکران متجدد، بر عقل‌گرایی و ترجیح جانب عقل بر نقل تأکید دارند و دسته دیگر بر مقدم داشتن نقل و سرکوب کردن عقل و اندیشه پای می‌فشارند.

از سوی دیگر، بر آگاهان تاریخ اندیشه اسلامی پوشیده نیست که از آغاز ظهور اسلام، همواره گروهی هرچند اندک از انسان‌های دین‌دار و خردورز بوده‌اند که در دام افراط و تفریط گرفتار نیامده و چون خورشید در آسمان اندیشه اسلامی درخشیده‌اند.

ایمان در فرهنگ مسیحیت

هر یک از فرق کلامی مسیحیت، اعم از کاتولیک و پروتستان، دیدگاه‌های خاصی درباره ماهیت ایمان اظهار داشته‌اند. شرح ماجرای ایمان در الهیات مسیحیت و آشنایی با چشم‌اندازهای نوین، بحثی مبسوط فراروی خواننده می‌گذارد. در فرهنگ مسیحیت از ایمان دست‌کم دو قرائت وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱. دیدگاه کلاسیک (گزاره‌ای): این دیدگاه آن است که خداوند در فرایند وحی، سلسله گزاره‌هایی را القا کرده است. اگر چنین مستمسکی از بشر گرفته شود، انسان راه دیگری برای دسترسی به آن باورها و گزاره‌ها در اختیار نخواهد داشت. حتی عقل طبیعی در این زمینه ناتوان است. ایمان، باور به چنین گزاره‌هایی است که خداوند از طریق وحی در اختیار بشر نهاده است و از این‌رو صادق و صحیح خواهند بود. ایمان بدین معنا نوعی شناخت و آگاهی است که متعلق آن گزاره‌ها و باورهای دینی‌اند، چنان‌که می‌گوییم «من ایمان دارم که خدا هست» یا «روز رستاخیز وجود دارد» یا «انسان غیر از بدن، روحی مجرد دارد».

۲. دیدگاه مدرن: این دیدگاه معتقد است که خداوند از راه وحی به انسان گزاره نمی‌دهد، بلکه وحی تجلی خداست. او خود را نشان می‌دهد و بشر به طور مستقیم با او مواجه می‌شود.





بر این اساس، ایمان سرسپردگی و تعهد به خداست. ایمان در این معنا اعتماد، اطمینان و توکل است، با این تفاوت که اگر گفتیم ما به خدا اعتماد داریم، یعنی او را پشتوانهٔ روحی خود قرار داده‌ایم و اگر گفتیم ما به خدا اطمینان داریم، بدین معناست که با او به آرامش می‌رسیم و اگر گفتیم ما به او توکل کرده‌ایم، بدین معناست که مشکلات خود را به دوش او انداخته‌ایم.

ایمان در معنای دوم از سنخ شناخت و آگاهی نیست، بلکه حالتی روحی و رهیافتی روانی خواهد بود. همچنین متعلق آن، گزاره نیست. نتیجه آنکه ایمان در این دو معنا از دو جهت تفاوت دارد: ایمان به معنای نخست از مقولهٔ معرفت است و همیشه به یک گزاره تعلق می‌گیرد، اما در معنای دوم حالتی است روحی و به شیء یا شخص یا قول تعلق دارد. خلاصه آنکه ایمان به معنای معرفت، باور است و به معنای حالت روحی، باور به. زیرا گاهی می‌گوییم «ایمان دارم که خدا هست» این معنای کلاسیک ایمان بود و گاهی می‌گوییم «من به خدا ایمان دارم» که ناظر به معنای دوم ایمان است (فعالی، ۱۳۷۸: ۸۱).

تعریف ایمان‌گرایی

ارائهٔ تعریفی دقیق از ایمان‌گرایی (fideism) به‌گونه‌ای که نظریات مختلف مطرح‌شده در این حیطه را دربرگیرد، کاری مشکل است، اما اگر بخواهیم با تسامح، برای ورود به بحث، تعریفی از این واژه ارائه دهیم باید بگوییم که واژهٔ ایمان به معنای «جایگزین عقل» به کار می‌رود، به این معنا که یک چیز نمی‌تواند هم متعلق ایمان و هم متعلق عقل قرار گیرد؛ هرگز نمی‌توانیم برای چیزی که بدان ایمان داریم، دلیل عقلی اقامه کنیم، از این رو ایمان‌گرایی نظریه‌ای است که بر اساس آن باورهای دینی نیازمند توجیه معرفت‌شناختی نیستند. بر این اساس ایمان‌گرایان معتقدند معیارهایی وجود دارد که برتر از معیارهای عقلی است و باید با لحاظ چنین معیارهایی اعتقادات دینی را عمیقاً ارزیابی کرد، حتی در صورتی که این اعتقادات مخالف با معیارهای عقلی باشد.

به عبارتی دیگر می‌توان گفت ایمان‌گرایی دیدگاهی است که دین‌داران را از ارزیابی



عقلانی باورهای دینی بر حذر می‌دارد. به باور ایمان‌گرایان، دین از آدمیان پذیرش عاقلانه و فیلسوفانه نمی‌خواهد، بلکه آمده است تا کمند جاذبهٔ عشق خود را بر دل‌های آنان افکند و به آنجا که خاطر خواه اوست، بکشانند و این جز با تسلیم محض و کنار گذاردن ابزار عقل امکان ندارد. دین در پی آن نیست که عقل را خاضع خویش کند، بلکه می‌خواهد دل را مسحور خود گرداند.

انسان آن‌گاه می‌تواند ادعای ایمان کند که حقایق دینی را بدون پرسش از دلایل پذیرفته باشد. ایمان، دلبستگی فرجامین و نهایی انسان دین‌دار است بدان گونه که ارزیابی‌های عقلانی هیچ نقشی در استمرار یا آشفتگی آن ندارند. به عقیدهٔ ایمان‌گرایان، مسیحیت برای اقتناع و ارضای عقول آدمیان نیامده است (کاپلستون، ۱۳۶۷: ج ۷، ص ۸۵) و نمی‌توان آن را در پرتو عقل و منطق فهمید؛ چرا که مهم‌ترین آموزه‌های آن یعنی تجسّد،^(۱) تثلیث^(۲) و مرگ فدیہ‌وار مسیح^(۳) اموری فهم‌ناپذیر و خردستیزند. برای مثال، اعتقاد به حلول خداوند در جسم مسیح، مستلزم این است که نامتناهی، متناهی شود و یک امر در عین اینکه ابدی است، موقتی باشد. اصولاً وحی و پیام الهی نه تنها برتر از عقل، بلکه ضد عقل است (ورنووزان، ۱۳۷۲: ۱۲۸). «عقل را از دست دادن برای یافتن خدا محض اعتقاد است» و ایمان یعنی «به صلیب آویختگی عقل» (همان: ۱۲۹). مبادا کسی به خود اجازه دهد که در صدد فهم مسیحیت برآید؛ زیرا فهم، ثمره و پاداش ایمان است، نه ریشه و پایهٔ آن. از این رو «در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری، بلکه ایمان بیاور تا بفهمی» (ژیلسون، ۱۳۷۱: ۱۰).

مناجات عقل‌گريزانهٔ آنسلم به‌خوبی این حقیقت را نمایان می‌سازد:

پروردگارا! من هرگز در پی آن نیستم که به فهمی از علو و رفعت تو دست یابم، زیرا به هیچ وجه قوهٔ فهم خود را قابل قیاس با آن نمی‌دانم، اما اشتیاق دارم که حقیقت تو را به اندازه‌ای درک کنم که قلبم بدان ایمان آورد و عشق ورزد؛ زیرا من به دنبال این نیستم که بفهمم و بعد ایمان آورم، بلکه ایمان می‌آورم تا بفهمم. همچنین به این دلیل ایمان می‌آورم که مادام که ایمان نیاورده‌ام نخواهم فهمید (همان: ۱۳).

به عقیدهٔ ایمان‌گرایان، دین آمده است تا جایگزین داده‌های عقلانی و سایر ادراکات بشری شود. وقتی خدا با ما سخن گفته، دیگر چه نیازی به تفکر و تعقل است (همان: ۲). به





گفته‌ی ترتولیان خداوند را باید در قلب‌های صاف و پاک جست. بر حذر باشید از هر کوششی برای ایجاد مسیحیتی از افکار رواقی و افلاطونی و جدلی دیگر... علو دیانت ما اجازه نمی‌دهد که به چیز دیگری پس از آن ایمان آوریم (همان: ۱۰).

مراتب ایمان‌گرایی

همه‌ی ایمان‌گرایان در یک سطح و به یک اندازه در ناتوانی عقل و ضدیت با آن سخن نگفته‌اند، بلکه در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان آنان را در سه گروه جای داد (همان: ۷).
دسته‌ی نخست را عالمانی همچون توماس آکویناس، آگوستین و پلاتینجا تشکیل می‌دهند. اینان به نوعی به ایمان‌گرایی معتدل عقیده دارند و حتی در ایمان‌گرا نامیدنشان اتفاق نظر نیست. به باور این گروه، برخی از گزاره‌های دینی همچون وجود خدا و صفت قدرت مطلقه او را می‌توان با استمداد از عقل درک کرد، اما گزاره‌هایی همچون تثلیث، تجسد و مانند آن در قلمرو ویژه‌ی ایمان قرار دارند؛ از این رو عقل از راهیابی به آنها ناتوان است.

توضیح بیشتر اینکه آکویناس معتقد بود وحی یک سری گزاره‌هاست که به نبی القا می‌شود و او آنها را تلقی به قبول می‌کند. ایمان پذیرش همان گزاره‌هاست. از نظر او ایمان نحوه‌ای آگاهی، دون معرفت و فوق رأی است. برای متعلق معرفت، دلیل کافی در اختیار داریم، به خلاف ایمان که متعلقش با شواهد وافی همراه نیست. او در عین حال اعتقاد داشت برای آنکه به گزاره‌ای ایمان بیاوریم باید قبل از آن معرفتی حاصل کرده باشیم، زیرا پاره‌ای از گزاره‌ها به‌گونه‌ای هستند که انسان نخست به آنها معرفت پیدا می‌کند، یعنی بر آنها دلیل کافی در دست دارد، سپس به سایر گزاره‌ها ایمان می‌آورد. پس در وهله‌ی نخست لازم است وجود خدا را اثبات کرد تا بعد به آنچه او توسط نبی برای مردم فرو فرستاده است، ایمان داشت. بنابراین گزاره‌های دینی دو دسته‌اند: دسته‌ای که با دلیل ثابت می‌شوند و متعلق معرفت خواهند بود و محتوای کلام طبیعی را تشکیل می‌دهند و دسته‌ی دیگر گزاره‌ها و باورهای دینی‌اند که باید به آنها ایمان آورد. کلام وحیانی ناظر به این بخش از دین است. پس کلام طبیعی به معرفت‌ها و کلام وحیانی به ایمان‌ها می‌پردازد. بر این اساس دیدگاه



آکوناس اقتضا دارد که معرفت و فهم بر ایمان مقدم باشد.

از دسته دوم، افرادی همچون کارل بارث و امیل برونر را می‌توان نام برد. به نظر بارث، عقل و منطق در قلمرو ویژه خویش، نیک و باارزش‌اند، اما برای دین‌داری و ایمان‌ورزی، نامناسب و بی‌ارزش، یعنی نمی‌توان از «ایمان عقلی» سخن گفت. ترکیب ایمان عقلی، ترکیبی پر از تناقض و به اصطلاح پارادکسیکال است. در قلمرو ایمان نباید به دنبال رد پای عقل و تعقل بود و در بازار مخصوص خردورزی نتوان از متاع دین سراغ گرفت. این دسته را می‌توان ایمان‌گرایان تفریطی نام نهاد.

دسته سوم کسانی‌اند که داده‌های عقل را در تعارض و ستیز با گزاره‌های دینی پنداشته‌اند و شرط ایمان‌ورزی و دین‌داری را کنار نهادن بدیهی‌ترین اصول عقلانی دانسته‌اند. به باور این گروه، آدمی آن‌گاه می‌تواند به حقایق و واقعیات دینی دست یابد که گزاره‌هایی همچون $2+2=4$ را منکر شود و به جای آن $2+2=5$ را بپذیرد. این گروه به ایمان‌گرایان افراطی معروف‌اند.

دیدگاه سورن کرگور

همان‌طور که قبلاً گذشت، ایمان‌گرایی دیدگاهی است که بر اساس آن نظام‌های اعتقادات دینی نمی‌توانند و نباید موضوع ارزیابی و سنجش عقلانی قرار گیرند. یعنی آن‌گاه که می‌گوییم: ایمان داریم به اینکه «خدا وجود دارد» یا «خدا ما را دوست دارد» و جز آن، مراد ما آن است که این امور را با همه وجود خویش پذیرفته‌ایم و پذیرش ما به هیچ وجه، مبتنی بر بررسی‌های عقلانی و عملی نبوده است و با ارزیابی‌های عقلانی تأیید یا تضعیف نمی‌شود. بنابراین هرگونه کوشش برای اثبات یا تأیید این باورها کوششی بیهوده و نادرست است.

استدلال طرفداران ایمان‌گرایی آن است که هر برهان از براهین عقلانی بر یک سلسله مقدمات و مفروضات پیشین مبتنی است، چرا که صدق هر برهانی دست‌کم مبتنی بر صدق دو مقدمه از شرایط انتاج است. اگر کسی در مقابل ما از پذیرش هرگونه پیش‌فرض و مقدمه‌ای سر باز زند و هیچ‌گونه اصل مسلم یا پیش‌فرضی را به عنوان مبدأ استدلال نپذیرد،



آن‌گاه احتجاج کردن با چنین شخصی بی‌فایده و محال خواهد بود، زیرا هرآنچه در برهان به عنوان مقدمه استدلال فرض شده است، خود می‌تواند نتیجه‌ای اثبات‌شده در برهان دیگر باشد و خود آن نتیجه نیز دارای مقدمات و مفروضاتی است که ممکن است نتیجه‌ی براهین دیگری باشد و همین‌طور این سیر ادامه می‌یابد. اما این سلسله مقدمات و نتایج نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد. باید در نقطه‌ای توقف و روند استدلال را از آن به بعد آغاز کنیم.

به عبارت دیگر، در روند این استدلال‌ها باید به یک سلسله مفروضات بنیادین برسیم؛ اموری که اعتبار آنها را از راه استدلال به دست نیاورده‌ایم. این بنیادها چنان اساسی‌اند که اعتبارشان را از بیرون نگرفته‌اند و هیچ چیزی روشن‌تر و بدیهی‌تر از آنها وجود ندارد تا بتواند آنها را اثبات کند و ما آنها را به دلیل وضوح خودشان پذیرفته‌ایم. بنابراین در هر استدلال عقلانی، به یک سلسله اصول و مفروضات بنیادین اثبات‌ناپذیر نیازمندیم (پترسون، ۱۳۷۹: ۷۹).

نکته اساسی که طرفداران ایمان‌گرایی بر آن تأکید می‌کنند این است که «در نزد شخص مؤمن و باورمند واقعی، بنیادی‌ترین مفروضات در درون نظام اعتقادات دینی یافت می‌شود، نه در بیرون آن». ایمان دینی، خود بنیاد حیات دینی شخص متدین است. اگر امر بدین منوال باشد که ایمان‌گراها ادعا می‌کنند، آن‌گاه آزمودن و محک زدن ایمان دینی شخص از راه هرگونه معیار بیرونی عقلانی یا علمی اشتباهی فاحش و به احتمال زیاد، حاکی از فقدان ایمان راستین است. به همین دلیل، گاه گفته می‌شود اگر ما کلام خدا را با علم و منطق بسنجیم و داوری کنیم، در واقع، علم و منطق را ستایش کرده‌ایم، نه خداوند را (همان).

این طرز تلقی که ایمان دینی باید بدون هیچ‌گونه استدلال یا برهانی پذیرفته شود، ممکن است برای برخی افراد، ناخوشایند و حتی نگران‌کننده به نظر آید، اما از دیدگاه ایمان‌گرای صادق، این امر نه تنها موجب نگرانی نیست، بلکه مایه مسرت و خوشنودی است. با این مقدمه، سراغ یکی از ایمان‌گرایان مشهور، سورن کرکگور (Soren Kierkegaard) می‌رویم و مبانی نظری او را بررسی می‌کنیم.



کرگور (۱۸۸۵ - ۱۸۱۳م) فیلسوف و متفکر بزرگ دانمارکی امروزه در نحلۀ فیلسوفان وجودی واقع است. او کسانی را که دربارهٔ حقیقت دین با استفاده از روش‌های عینی و به مدد شواهد و قراین کاوش می‌کنند، به سختی سرزنش می‌کند و کار آنها را ناشی از ضعف و بی‌رمقی ایمان می‌شمارد:

جان کلام اینجاست... برای چه کسی در طلب برهانید؟ ایمان محتاج برهان نیست. آری، ایمان باید برهان را خصم خود بداند. اما وقتی ایمان به تدریج احساس شرم می‌کند مانند زنی جوان که عشق دیگری او را بسنده نیست و در نهان از اینکه فلان کس عاشق اوست، شرمسار است و بنابراین نیازمند آن است که دیگران تأیید کنند که عاشق او، به‌واقع شخصیتی کاملاً استثنایی است. به همین نحو، وقتی ایمان رو به کاهش می‌نهد و کم‌کم شورمندی خود را از دست می‌دهد، وقتی به تدریج به حالی درمی‌افتد که دیگر ایمانش نمی‌توان خواند، آن‌گاه به برهان محتاج می‌شود تا به وساطت او، جناح کفر حرمتش نهد (کرگور، ۱۳۷۴: ۶۸).

عصارۀ فکر او این است که ایمان نوعی شناسایی نیست؛ حرکت با شور و شوق اراده است به سوی سعادت ابدی که همواره انسان خواستار آن است. این شور و شوق بر هر تردید و دودلی بیرونی فائق می‌آید و در امری خلاف عرف و اجماع یا غیرمنطقی و محال قرار می‌گیرد؛ زیرا وحی و الهام فقط برتر از عقل نیست، خلاف عقل است. اما اینکه خدای متعالی از زمان و نامتناهی، مانند یک فرد آدمی، در زمان به دنیا بیاید، این است خلاف مطلق عرف و اجماع؛ هم اثبات آن ناممکن است و هم فهمیدن آن. در خور امکان فقط اعتماد به آن است؛ «عقل را از دست دادن برای یافتن خدا محض اعتقاد است»... رنج و محنت، برای حیات مسیحی، عنصری اساسی است و ایمان، خود نوعی زجر است و به صلیب آویختگی عقل (ورنوژان، ۱۳۷۲: ۱۲۸ و ۱۲۹).

کرگور ایمان را نوعی جهش می‌داند، یعنی نوعی خطر کردن و دل به دریا زدن که همراه با تعهد و سرسپردگی به امری نامتعیین است. خدا در نظر او شیئی در میان سایر اشیا نیست که وجودش را بتوان اثبات کرد. او خودش را بر وجدان انسانی پدیدار می‌کند، بدین معنا که انسان را از گناه آلودگی و جدافتادگی خویش از خدا آگاه می‌کند.

بیان کرگور در شرح ایمان، بیانگر عصیان شدید او بر ضد عقل‌گرایی افراطی است و





در واقع، پرخاش شدید بر ضد شیوه برخورد فلسفه نظری با ایمان است. در اندیشه او، در ماهیت ایمان، نوعی خطر کردن نهفته است که با وضوح و یقینی و برهانی شدن متعلق آن ناسازگار است. بنابراین اگر حقایق دینی چنان روشن و مبرهن بودند که هیچ شکی در اطراف آنها ممکن نبود، آن گاه ایمان آوردن به آنها (به معنای دقیق آن) غیرممکن بود. به همین جهت کرگور می گوید:

بدون خطر کردن، ایمانی در کار نیست. ایمان دقیقاً تناقض میان شور بی کران روح فرد و عدم یقین عینی است. اگر من قادر باشم خداوند را به نحو عینی دریابم، دیگر ایمان ندارم، باید همیشه در آن عدم یقین عینی درآویزم تا در ژرفای آب، در عمقی ژرفتر از هفتاد هزار فathom،^(۴) باز هم ایمانم ایمن بماند... (پترسون، ۱۳۷۹: ۸۰).

او درباره دفاع عقلانی از مسیحیت می گوید:

مسیحیت دکنترین فلسفی نیست که آن را در پرتو نظرپردازی‌های عقلی فهمید؛ زیرا مسیح فیلسوف نبوده است و حواریون او هم جامعه کوچک دانشمندان تشکیل نداده‌اند.

او مدعی است که:

نخستین کسی که دفاع از دین مسیحیت را باب کرد، در واقع یهودای دیگری است. او نیز با بوسه‌ای خیانت می کند، اما این بوسه حماقت است. من کسی را که از دین مسیح دفاع می کند، بی ایمان می دانم (ورنوژان، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

کرگور برای دفاع از موضع ایمان گرایانه خویش به سه نوع استدلال متوسل می شود که عبارت‌اند از دلیل تخریب و تخمین، دلیل تعویق و دلیل شورمندی.

نقد ایمان گرایی (به طور عام)

سخنان کرگور و دلایل سه گانه او درباره ایمان گرایی اشکالاتی ویژه دارد که بیان آنها باعث طولانی شدن مقاله خواهد شد. از این رو در اینجا ایمان گرایی را به طور عام نقد و بررسی می کنیم.

۱. ایمان گرایی با مشکلات جدی مواجه است. یکی از آنها این است که اگر فرض کنیم ایمان نوعی جهش است، شخص چگونه تصمیم می گیرد که به درون کدام ایمان «جست بزند»؟ این امر برای کسی که از پیش تعهدی سپرده است، مشکلی به نظر نمی رسد، اما در



مورد کسی که در جست‌وجوی ایمان است و با چندین شق بدیل روبه‌روست که برحسب ظاهر مقبولیت کمابیش یکسانی دارند (مثل کاتولیسم رومی، پروتستانیسم کاربزماتیک و...) چه می‌توان گفت؟ به نظر می‌رسد مواجهه معقول این باشد که شقوق بدیل را به دقت بررسی کنیم و ببینیم احتمال صدق کدام یک بیشتر است (اما البته این دقیقاً همان کاری است که ایمان‌گرا، نشدنی می‌داند). بدون شک، ضروری است که پاره‌ای روش‌های معقول و خردپسند در اختیار داشته باشیم تا بر مبنای آنها بتوانیم نظام‌های اعتقادی رقیب را ارزیابی کنیم، اما ما حتی برای مردود دانستن آیین‌های صددرصد موهوم چه مبنایی در اختیار داریم؟

۲. این تصور که نظام‌های اعتقادات دینی مبین بنیادی‌ترین مفروضات شخص مؤمن‌اند و بنابراین هیچ چیز دیگر نمی‌تواند آنها را آزمایش کند، احتمالاً ناشی از ابهامی است که در واژه بنیادین وجود دارد. اعتقادات یک مؤمن مخلص به این معنا بنیادین است که راهنمایی اساسی و جامع برای نحوه زندگی شخص به دست می‌دهد. این اعتقادات به زندگی شخص جهت خاصی می‌بخشند و اهداف و دلایلی پدید می‌آورند، اما از این امر نتیجه نمی‌شود که بنیادین‌اند، بدین معنا که از سایر معلومات و اعتقادات شخص معلوم‌تر و بدیهی‌الصدق‌ترند. البته همه قبول داریم که در زندگی روزمره، پاره‌ای امور بدیهی وجود دارند که خود را کم و بیش بر ما تحمیل می‌کنند (مثل اموری که از راه دیدن، لمس کردن و شنیدن ادراک می‌کنیم)، اما این بدیهیات ربط چندانی به نظام‌های اعتقادات دینی مورد قبول یا انکار ما ندارند. این قبیل حقایق در قلمرو معرفت ما از یک حیث بنیادین‌اند (به تعبیر فیلسوفان به لحاظ معرفت‌شناختی بنیادین‌اند)، اما برخلاف اعتقادات دینی، به هیچ وجه «راهنمای بنیادین» برای زندگی ما فراهم نمی‌کنند و چه بسا از این قبیل اعتقادات معرفتاً بنیادین، از این حیث در ارزیابی نظام‌های اعتقادات دینی استفاده شود.

۳. کسانی مدعی شده‌اند که شخص نمی‌تواند بدون نفی ایمان، آن را با معیارهای عقلی ارزیابی کند، اما این مدعا درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در بسیاری موارد این امر واقعاً رخ داده است. مارتین لوتر (۱۵۴۶ - ۱۴۸۳م) معتقد بود که ستاره‌شناسی کوپرنیکی به دلیل





این ادعایش که زمین در آسمان‌ها حرکت می‌کند، با ایمان ناسازگار است [زیرا] وقتی یوشع، زعیب عبریان خواست که روز به درازا بکشد تا سپاهیانش بتوانند پیروزی خود را در نبرد کامل کنند به خورشید فرمان توقف داد، نه به زمین، بنابراین خورشید باید متحرک باشد نه زمین! مسیحیان متأخر (از جمله کرکگور و سایر ایمان‌گرایان مدرن) ابراز داشته‌اند که فروپاشی ایمان در اثر پذیرفتن ستاره‌شناسی جدید کاملاً ناشی از کج‌فهمی بوده است و بسیاری از مؤمنان به این نتیجه رسیده‌اند که بعضی آرایشان دربارهٔ خداوند متضمن تناقضات منطقی است (برای مثال، ممکن است شخص به این نتیجه برسد که اعتقاد به سلطهٔ بلامنازع خداوند بر همهٔ امور، با اعتقاد به اختیار بشر ناسازگار است) در نتیجه، این قبیل مؤمنان گاهی فهم دینی خود را از امور جرح و تعدیل می‌کنند و البته در موارد معدودی این جرح و تعدیل‌ها به از کف رفتن ایمان می‌انجامد. ممکن است کسانی بگویند که نمی‌توان ایمان را با منطق ارزیابی کرد، زیرا به این ترتیب منطق برتر از خداوند قرار می‌گیرد، اما در پاسخ ایشان می‌توان گفت لازمهٔ ایمان حقیقتاً قوی و استوار آن است که شخص یقین داشته باشد اعتقاداتش می‌توانند از کورهٔ آزمون‌های دقیقی که بر مبنای منطق و قرائن طرح‌ریزی شده‌اند سرفرازانه به‌درآیند.

۴. اما آیا نمی‌توانیم از این حد پیش‌تر برویم و بگوییم برای آنکه عقلاً نظامی از اعتقادات دینی را جدی تلقی کنند، آن اعتقادات می‌باید از حیث سازگاری منطقی و انطباقشان با واقع ارزیابی شوند؟ فرض کنید فردی دین‌دار در کمال خونسردی و از سر آگاهی به ما بگوید که به‌خوبی می‌داند پاره‌ای از اعتقاداتش منطقیاً متناقض‌اند یا با واقعیات مسلم در تعارض‌اند، اما این امور را مانع تصدیق آن اعتقادات نمی‌داند. شما دربارهٔ او چه قضاوتی خواهید کرد؟ آیا نتیجه نمی‌گیرید که یا ذهن او به شدت پریشان است و نمی‌فهمد چه می‌گوید، یا اینکه به صدق اعتقاداتش تعلق خاطر جدی ندارد، بلکه فقط می‌خواهد آن عقاید را (شاید به دلیل آرامش خاطری که برایش فراهم می‌آورند) حفظ کند، خواه این عقاید درست باشند، خواه نباشند.^(۵) آنها معمولاً می‌گویند اعتقاداتشان متضمن تناقض ظاهری است و معتقدند که اگر از منظری رفیع‌تر به موضوع نگاه کنیم، در خواهیم یافت که اساساً تناقضی در کار نبوده است.



۵. راه محتمل دیگر این است که آنها منابع غیردینی را، به اصطلاح واقعیات را که با اعتقاداتشان معارض است، به چالش بخوانند. از این رو کسانی که معتقدند از خلق زمین زمان کوتاهی می‌گذرد، اعتبار علمی جریان اصلی ستاره‌شناسی و زمین‌شناسی امروزی را که برای عالم میلیون‌ها سال عمر قائل است، به چالش می‌خوانند. اما آیا وقتی این مؤمنان، تعارض واقعی میان آرای خود و منطقی یا واقعیات مسلم را انکار می‌کنند، در واقع تصدیق نکرده‌اند که تمسک به منطقی و قرائن برای ارزیابی صحت و سقم اعتقادات دینی کاری موجه است؟

۶. بسیار دشوار است که بتوان از ارزیابی عقلانی نظام‌های اعتقادی اجتناب کرد. گاهی اوقات به نظر می‌رسد که دین‌داران در حین گفت‌وگو، مادام که فکر می‌کنند براهین خوبی در اختیار دارند، با طیب خاطر از آن براهین استفاده می‌کنند، اما وقتی در بحث به مخمصه می‌افتند، یا براهین را خلاف رأی خود می‌یابند، به ایمان محض متوسل می‌شوند. حتی ایمان‌گرایان خردپیشه نیز در چنین مواردی مایل‌اند همین شیوهٔ دوگانه را در پیش گیرند. ممکن است آنها برای اثبات صحت ایمان خود هیچ‌گونه جهدی نورزند، اما به احتمال زیاد می‌کوشند تا خلل‌ها، نقصان‌ها و تناقضات نظام‌های اعتقادات دینی رقیب را نشان دهند. اما اگر نشان دادن نقایص منطقی نظام‌های اعتقادی دیگر، آن نظام‌ها را در معرض تردید قرار می‌دهد، انصافاً باید تصدیق کنیم که اگر دیگران هم نظیر همان نقایص را در نظام اعتقادی ما نشان دادند، در صحت اعتقادات ما نیز باید تردید شود. اگر این قبیل مناقشات و چون و چراها را نادیده بگیریم، دیگران می‌توانند در حقیقت‌جویی ما تردید کنند و بگویند که ما صرفاً می‌خواهیم عقاید کنونی خود را حفظ کنیم. بنابراین به نظر می‌رسد شخص باید به انتقاداتی که بر عقاید مقبولش وارد می‌شود پاسخ بگوید، یعنی باید نشان دهد انتقاداتی که بر ایمان او وارد کرده‌اند، نادرست است یا جدی و اساسی نیست، یا نشان دهد که اگر اعتقاداتش را اندکی جرح و تعدیل کند، می‌تواند گوهر ایمان را دست‌نخورده محفوظ نگه دارد. اما این کار چیزی نیست جز ارزیابی عقلانی نظام‌های اعتقادات دینی، یعنی همان کاری که ایمان‌گرا، نشدنی می‌داند.





۷. نکتهٔ درخور توجه در نقد ایمان‌گرایی این است که چه از نظر عقلی و چه از نظر روانی، انسان نمی‌تواند به خود بقبولاند که دارای دو ساحت متمایز و شخصیت گوناگون باشد، به طوری که در یک ساحت (امور غیردینی)، هیچ سخن ضد عقلی را نپذیرد و هر چه می‌شنود دلیل آن را مطالبه کند، اما در ساحت دیگر (آموزه‌های دینی) به سخنان خردستیز و اندیشه‌سوز ایمان آورد. این دوگانگی و انشقاق شخصیت برای آدمیان ممکن نیست.

۸. بر اساس تعالیم اسلامی و قرآنی، ایمان معرفتی است که به قلب وارد شده باشد. بنابراین، معرفت اساس و پایهٔ ایمان دینی را تشکیل می‌دهد و ایمان بدون معرفت، ایمان نخواهد بود. پس با تقویت معرفت دینی می‌توان ایمان دینی را تکامل بخشید. نتیجه آنکه ایمان به معرفت و فهم مسبوق است، بنابراین در نخستین گام باید گفت فهم بر ایمان مقدم است، بدین معنا که تا اصول اعتقادی برای انسان مفهوم نشوند و انسان به آنها معرفتی یقینی حاصل نکند، ایمان در پی نخواهد آمد. از سوی دیگر، آن‌گاه که انسان ایمان ورزید و مؤمن شد یکی از سنن الهی این است که ایمان در رشد، فهم، معرفت، شکوفایی بینش و عقل انسان مؤثر قرار داده شده است آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا (انفال: ۲۹)

اگر پرهیزکار شوید خدا به شما فرقان می‌بخشد.

بنابراین ایمان حدوداً مسبوق به فهم و معرفت است و بقاءً مسبوق به آن و مؤثر در آن، بدین معنا که بقای ایمان مسبوق به مرتبه‌ای از معرفت است و ایمان مؤثر در مرتبه‌ای بالاتر. میان ایمان و معرفت در بقا نوعی رابطهٔ کنش و واکنش متقابل و گونه‌ای تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد، اما در نقطهٔ آغاز، شناخت و معرفت اصل است. البته ممکن است این شناخت، اجمالی و ساده باشد، اما به هر حال آنچه اهمیت دارد این است که شروع حرکت ایمانی انسان با تعقل و معرفت همراه است.

عقل‌گرایی افراطی در مسیحیت و نقد آن

مخالفان ایمان‌گرایی در دو حوزهٔ مسیحیت و اسلام با نام عقل‌گرایان افراطی مطرح‌اند. عقل‌گرایان افراطی را می‌توان در دو دسته جای داد: دستهٔ اول عقل‌گرایان افراطی دین‌ستیزند



که با وجود عقل، جایی برای دین در نظر نگرفته‌اند و ادیان و مذاهب مختلف را محصول اسطوره‌سازی و خیال‌اندیشی آدمیان می‌دانند، از این‌رو منکر وحی و نبوت شده‌اند و نیازی به گوش فرا دادن به دعوت انبیا نمی‌بینند. دسته دوم از عقل‌گرایان افراطی کسانی‌اند که برخلاف دسته اول به دین بی‌اعتنا نیستند، بلکه رسیدن به سعادت جاودانه و کمال مطلوب را بی‌مدد وحی ناممکن و بسیار دور از دسترس می‌دانند.

عقل‌گرا بودن این دسته از آن جهت است که به عقیده اینان، هر گزاره دینی، ناگزیر باید از دریچه پذیرش عقل عبور کند تا بتوان به آن باور داشت و بر اساس آن، زندگی خود را سامان داد. افراطی شمرده شدن این گروه نیز از آن‌روست که هیچ گزاره فوق عقل و خردگریزی را بر نمی‌تابند (شریفی و یوسفیان، ۱۳۷۹: ۴۹).

موضع اندیشه مدرن مسیحی در تعارض با تفکر قرون وسطا و تأکید بر پیروی دین از عقل است. به تدریج که موقعیت و جایگاه عقلی به مثابه یگانه مرجع و معیار سنجش چیزها تثبیت شد، موضع انتقادی نسبت به سنت‌های دینی شدت یافت. گرچه بسیاری از عقل‌گرایان به وجود خدا معترف بودند، اما وحی را انکار می‌کردند، در نتیجه سرچشمه اصلی ارتباط با خدا به فراموشی سپرده شد (رنдал، ۱۳۷۶: ۱۳۶). از آن پس عقل‌گرایان مذهبی بر این باور بودند که تنها با نیروی عقل و بدون کمک آسمانی می‌توان یک زندگی اخلاقی داشت و این نظریه اساسی اومانیست‌ها بود (همان: ۳۱۵). عقل‌گرایی افراطی به همراه پیشرفت‌های چشمگیر علمی، حس استقلال و اعتماد به نفس انسان غربی را تشدید و بر این عقیده که تنها با نیروی عقل می‌توان به مقصود رسید، تأکید کرد.

کلیفورد (۱۸۷۹ - ۱۸۴۵م) ریاضی‌دان انگلیسی و یکی از مشهورترین عقل‌گرایان

می‌گفت:

اعتقاد به هر امری بر اساس شواهد و دلایل ناکافی، همیشه و در همه جا و برای همه کس، خطا و نادرست است... تحقیق درباره قراین یک عقیده، کاری نیست که یک بار و برای همیشه انجام پذیرد و واجد اعتبار قطعی باشد.

از دیدگاه او کسانی که از سر تقلید و بدون تأمل و اندیشه به امری اعتقاد می‌ورزند،





تهدیدی بزرگ علیه بشریت‌اند، زیرا باور و اعتقادی که تکیه بر ادله و شواهد کافی نداشته باشد، پیامدهای وخیم و دردناکی به بار خواهد آورد که به‌هیچ‌رو برای حیات انسانی مطلوب نخواهد بود. او کمبود فرصت برای جست‌وجوی شواهد عقلی را عذری ناموجه می‌دانست و بر این باور بود که اگر کسی مجال کافی برای سنجش عقلانی باورهای خود ندارد، فرصت کافی برای ایمان ورزیدن و باور داشتن نیز نخواهد داشت.

اندیشمندانی همچون دیوید هیوم (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱م)، ولتر (۱۷۷۸ - ۱۶۹۴م)، روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲م) و کانت (۱۸۱۴ - ۱۷۲۴م) نیز در شمار عقل‌گرایان برجسته و مشهور جای دارند. اینان، باورهای دینی را قابل دفاع عقلانی نمی‌دانستند (شریفی و یوسفیان، ۱۳۷۹: ۵۰ و ۵۱).

نگرش افراطی به نقش عقل در دین، نقدها و مخالفت‌های فراوانی به دنبال داشت. در این زمینه کافی است عقل خویش را به داوری بنشانیم تا روشن شود که خود عقل، چنین رأیی را بر نمی‌تابد و معترف است که بسیاری از حقایق و واقعیات عالم از دسترس فهم و درک او به‌دورند. چنان‌که پاسکال در این زمینه کلام ارزشمندی دارد:

«آخرین اقدام عقل، اقرار به این است که بی‌نهایت چیزها وجود دارد که از حیطه تصرف آن خارج است و اگر چنین اقراری نکرد، ناشی از ضعف اوست. اگر امور طبیعی از حیطه تصرف عقل خارج‌اند، پس چه گویند در باب امور فوق طبیعت» (همان: ۵۷).

نتیجه‌گیری

بسیاری از متفکران مسیحی در آثار خویش به گونه‌ای به مسئله ایمان‌گرایی پرداخته و نوشته‌های فراوانی از خود بر جای نهاده‌اند. شاید بتوان گفت این قضیه بیش از هر کس گریبان‌گیر مسیحیان بوده است، زیرا مهم‌ترین آموزه‌های دینی آنان همچون تثلیث، تجسد و مرگ فدی‌ه‌وار مسیح در تعارض و تهافت آشکار با عقل و اندیشه قلمداد شده‌اند. بیش از نوزده قرن است که این امر، آوردگاهی اندیشه‌سوز جلوه می‌کند و پشت تمامی پهلوانان اندیشه و خرد مسیحیت را به خاک مالیده است و همچنان با گردنی افراشته و نیرومند هم‌اورد می‌طلبد.



اما این مسئله در تاریخ فکر و فرهنگ اسلامی داستانی به کلی متفاوت با سیر اندیشه مسیحی دارد، چرا که بین تمام تعالیم مسیحیت تحریف شده با وحی معصوم و دست نخورده قرآنی سختی نیست. بخش دوم مقاله که به ایمان گرایی در جهان اسلام می پردازد و نیز آن را نقد و با ایمان گرایی در مسیحیت مقایسه می کند، مسئله را بیشتر روشن خواهد کرد.

پی نوشتها

۱. تجسد (incarnation) شکل انسانی یافتن خداوند در حضرت مسیح (ع) به منظور نجات بشر.
 ۲. تثلیث یا ثالوث (trinity) در مسیحیت سه گانگی خدا از جهت شخصیت در عین اینکه طبیعت او واحد است. این سه شخصیت عبارتند از: پدر، پسر (که در عیسی تجسد یافت) و روح القدس، آن را اقانیم ثلاثه یا اقنوم های سه گانه خوانند. وضع اصل تثلیث برای این بود که اعتقاد به خدایی کامل عیسی و روح القدس (که در عهدین آمده) از جنبه دینی درست شود و از شرکت احتراز به عمل آید. مسئله منزلت سه اقنوم سبب کشمکش های طولانی شد و شوراها ی نیقیه (سال ۳۲۵م) و قسطنطنیه (۳۸۱م) در این باب آرای صادر کردند. اغلب علمای مسیحیت معتقدند که تثلیث از اسرار است، یعنی معرفت کیفیت آن از قوه بشر خارج است.

۳. مرگ فدیہ وار مسیح: مسیحیان معتقدند «خدا فقط با توبه گناهکار نمی تواند گناه او را ببخشد، چنین کاری برای خدای عادل امکان پذیر نیست. خدا فقط می تواند ببخشد که جریمه آن پرداخت شود. برای اینکه خدا بتواند ببخشد و در عین حال عدالت او خدشه دار نشود، مسیح (با مرگ خود) جریمه گناهکار را پرداخت فرمود».

۴. fathom واحد سنجش عمق معادل ۸/۱ متر یا ۶ پا (پترسون، ۱۳۷۹: ۸۰).

۵. باید توجه داشت که بسیاری از ما گاهی اوقات خود را در موقعیتی کمابیش مشابه این موقعیت می یابیم. به بیان دیگر، ممکن است بدانیم که مجموعه ای از اعتقادات متضمن یا مستلزم تناقض است، اما ندانیم کدام یک از این اعتقادات محتاج جرح و تعدیل است یا باید نفی شود (زیرا وقتی هر کدام از اعتقادات را جداگانه در نظر می گیریم، به نظر می رسد قرائن مؤید قوی ای داشته باشد). در این حالت، چه بسا عجباً تصمیم بگیریم تمام اعتقادات مشکوک را همچنان مقبول بدانیم، زیرا تحت این شرایط ممکن است نفی هر یک از آن اعتقادات، ما را در وضعی قرار دهد که از وضع اولیه مان بدتر باشد. اما این موقعیت کاملاً با موقعیت ایمان گرایان متفاوت است. در موقعیتی که به خوبی واقفیم در اعتقاداتمان خطایی وجود دارد اما دقیقاً نمی دانیم آن خطا را چگونه معین و تصحیح کنیم، ایمان گرای موصوف در متن به هیچ وجه از اینکه در دستگاه اعتقاداتش تناقضی وجود دارد نگران نیست.





کتابنامه

قرآن کریم

- پاسکال، بلز. بی تا. *اندیشه‌ها و رسالات*، ترجمه رضا مشایخی. بی جا: بی نا
- پترسون، مایکل. ۱۳۷۹. *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: طرح نو
- رندال، هرمن. ۱۳۷۶. *سیر تکامل عقل نوین*، ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی
- ژیلسون، آتین. ۱۳۷۱. *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه شهرام پازوکی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
- شریفی، احمدحسین و حسن یوسفیان. ۱۳۷۹. *خردورزی و دین‌باوری*. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- فعالی، محمدتقی. ۱۳۷۸. *ایمان دینی در اسلام و مسیحیت*. تهران: کانون اندیشه جوان
- کاپلستون، فردریک. ۱۳۶۷. *تاریخ فلسفه*، ترجمه داریوش آشوری. تهران: علمی و فرهنگی و سروش
- کرکگور، سورن. ۱۳۷۴. «انفسی بودن حقیقت است»، ترجمه مصطفی ملکیان. *تقد و نظر*. س اول، ش سوم و چهارم
- ورنوژان، روژه. ۱۳۷۲. *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*، ترجمه یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی